



# دل‌داده تاریخ خراسان



دکتر رسول  
جعفریان  
عضو هیئت علمی  
دانشگاه تهران



آیتا... عطاردی، حجت‌الاسلام و المسلمین الهی خراسانی

درباره اهمیت تواریخ محلی که کار بزرگ مرحوم عطاردی همین «فرهنگ خراسان» است، صرف نظر از ثبت اطلاعات مربوط به تاریخ، شکل‌گیری، معماری، رجال، علما و محدثان شهرها، یک نکته بسیار مهم است. استفاده‌ای که ما از تواریخ محلی در کارهای تاریخ عمومی خودمان می‌کنیم، این است که برخلاف کتاب‌هایی مانند «تاریخ طبری» یا «کامل» ابن اثیر یا «منتظم» ابن جوزی که نگاه از پایتخت به شهرها یا نگاه از مرکز خلافت به شهرهاست، مادر تواریخ محلی از شهرها به پایتخت نگاه می‌کنیم. در واقع این مرکزیت پایتخت را از تواریخ عمومی می‌گیریم و نشان می‌دهیم که مردمانی، علمایی، مدارس و تمدنی هم هستند که متعلق به شهرها و بخش‌ها هستند و با این نگاه، آن نگاه مرکزگرایی را به چالش می‌کشیم.

در این زمینه، سهم شیعه اندک است، به این دلیل که شهرهایی که در اختیارش بوده اندک بوده است. طبعاً افرادی که تاریخ محلی می‌نویسند، دلشان می‌خواهد شهر و شخصیت‌هایی را که محبوبشان است، به خوبی ستایش کنند و شیعه‌ها چون اقلیت بودند و شهرشان از نظر مذهبی تأیید شده نبود، کمتر تمایل داشتند که تاریخ این شهرها را بنویسند. اما آنجایی هم که وارد شدند، واقعا و انصافاً خوب وارد شدند. ما چند تاریخ محلی خوب درباره شهری داشتیم که متأسفانه از بین رفته‌اند و چند تاریخ محلی درباره قم داشتیم که فقط یک نمونه از آن

باقی مانده است و به اعتراف همه کسانی که به تواریخ محلی توجه دارند، تاریخ قم قرن چهارم هجری یکی از بهترین و بی‌نظیرترین تاریخ‌های محلی است و بعدها به فارسی ترجمه شده و متأسفانه شاید پانزده بخش آن هم مفقود شده است و همین پنج بخش باقی مانده نشان می‌دهد که تاریخ این شهر چقدر دقیق و ظریف نوشته شده که به تازگی هم چاپ خوبی از آن شده است، گرچه مشکلاتی از لحاظ فهرست نویسی دارد.

این انقطاع فرهنگی بعد از مغول، تواریخ محلی ما را در بخش شرقی و تمدن ما را در بخش شرقی تمدن اسلامی از بین برده است؛ ولی شاید یکی از بی‌نظیرترین تاریخ‌های محلی، به یک شخصیت شیعی مربوط می‌شود که از او کمتر نامی هست: محمد بن بحر رهنی که از رهینه کرمان است. نام او را میان روات حدیث و مؤلفان شیعه، حوالی سال ۳۰۰ قمری داریم. کتابی به نام «نحل العرب» داشته که در اختیار یاقوت هم بوده است. وی بایک بینش بسیار عالمانه، به ویژگی شهرهای بخش شرقی راثبت کرده و آنچه در ذهن محمد بن بحر رهنی بوده، این بوده است که به ویژگی به مهاجرت عرب‌ها به شهرهای ایران بسیار توجه کند.

در هر شهری، قبایلی را که ساکن شده بودند، یک به یک بررسی می‌کند و به دلیل اینکه یک شیعه اما می‌خاسته بوده، همیشه دنبال این بوده است که نشان دهد کدام یک از قبایل عرب در کدام یک از شهرها مستقر شده‌اند

و مذهب آن‌ها چه بوده است. شاید بیست مذهب در «معجم البلدان» از ابن محمد بن بحر رهنی است. به هر حال کار ارزشمندی بوده که مفقود شده است.

ما یک تاریخ محلی دیگر هم داشتیم که از آن احمد بن محمد بن خالد بلخی است که مورد استفاده مؤلف «تاریخ قم» بوده است، ولی تقریباً از قرن چهارم هجری به بعد، متأسفانه اثری از آن مانده است. این سنت، با تأسف، استمرار پیدا نکرد و حتی در دوره صفویه هم نوشتن تاریخ محلی چندان مورد توجه نبود. ما نسبت به بعضی شهرها تواریخی داریم، ولی در بسیاری از شهرها، اطلاعات ما اندک است و فقط به کتابی منحصر است که مثلاً کسی در قرن هشتم یا نهم یا یازدهم نوشته است و یک مرتبه دو بیست سال اطلاعات ما از بین می‌رود تا کسی در قرن سیزدهم یا چهاردهم قمری، کتابی از یک بخش بنویسد.

ما امروز در واقع شخصیتی را تکریم می‌کنیم که نیمی از عمر پژوهشی‌اش را برای زادگاهش، جایی که به آن عشق می‌ورزیده، خراسان، صرف کرده و «فرهنگ خراسان» را نوشته و این سنت تاریخ محلی را حفظ کرده است.

هیچ کس انتظار ندارد که ایشان همه اطلاعات را ثبت کرده باشد و تمام معارف خراسان در این کتاب منعکس شده باشد. ایشان به قدر وسع و تلاشش و با روش‌هایی که از محققان قدیم برگرفته، تاریخ خراسان را نگاشته است.

## همواره یار و هم‌راه ما بود

چون پدرم محقق بود، ایشان را همیشه در کتاب‌هایش دیده‌ایم. البته این طور نبوده است که با ما و در کنار ما نباشد. ایشان همواره به تحصیل و زندگی و درس ما توجه می‌کرد.

ایشان پدری فوق‌العاده مهربان هم برای من و هم خواهر و برادرم بود. استاد با وجود اختلاف سنی زیاد با خواهرم او را خوب درک می‌کرد. از توصیه‌های دائمی پدر، تشویق به علم‌اندوزی بود. ایشان می‌گفت: دنیای آینده دنیای علم است و اگر می‌خواهید زندگی خوب و آبرومندی داشته باشید، بهتر است درس بخوانید.

البته ایشان در درس خواندن ما را اجبار نمی‌کرد که چه رشته‌ای بخوانیم، مثلاً من رشته الهیات و معارف اسلامی با گرایش فقه و حقوق خواندم، در صورتی که کار اختصاصی پدر حدیث است و برادرم علوم سیاسی و خواهرم هم زیست‌شناسی خوانده است، ولی پدر همیشه به علم‌اندوزی که همراه با علاقه و استعداد باشد، تأکید می‌کرد.

در مجموع فضای منزل ما همیشه فضای علمی بود و جهت‌گیری ما نیز در کارهای علمی بود. خود ایشان از چهار پنج سالگی به مطالعه مشغول بوده است که تا پایان عمر ادامه داشت. همچنین از ویژگی‌های اخلاقی ایشان این بود که در رویدادهایی که پیش می‌آمد، تحلیل‌هایی می‌کرد که باعث می‌شد از سطحی‌نگری و احساس‌های لحظه‌ای جلوگیری شود.

مشهد وقتی به حرم مشرف می‌شدیم، ایشان درباره سردرها، صحن‌ها و کتیبه‌ها صحبت می‌کرد و برایش فرقی نداشت که این سفر تفریحی است یا معنوی، در همه این‌ها بعد علمی پدر قابل ذکر و توجه است.

پدر درباره ازدواج می‌گفت: هر طور خودت دوست داری انتخاب کن، تنها نکته‌ای که من به شما توصیه می‌کنم، این است که کسی را انتخاب کن که اهل علم باشد و توقع خاصی نداشته باشد.

تاج محل و قصرهای هند به یاد دارم. در سفرها مثلاً در چهار سال اقامت در مشهد در روز تعطیل تفریح ما این بود که به خرابه‌ای می‌رفتیم که چوپان‌ها گوسفندهایشان را آنجا می‌آوردند و پدر برای مادر باره تاریخ، ویژگی و مشخصات آن بنا صحبت می‌کرد و نوشته‌های کتیبه‌ها را برای ما می‌خواند. ضمن اینکه بیان می‌کرد که این بنا متعلق به چه کسی بوده است که این تجربه‌ای بود که نگاه ما را به مسائل عمیق‌تری می‌کرد. همچنین در سفر به



آیتا... عطاردی در کشور هندوستان

مرحوم پدرم از لحاظ مذهبی اصلاً سخت‌گیر نبود و ما را مجبور به قبول عقاید نمی‌کرد و سعی بر آموزش اصول داشت. البته پدر معتقد بود که فقط نباید مطالب را بیان کرد، بلکه باید در رفتار و کار و سلوک، مسائل را دید و خود ایشان نیز با ما همین برخورد را داشت.

پدر چون بسیار مشغول به کار بود، بیشتر کارهای تحصیلی ما بر دوش مادر بود. چون مادر خودش معلم ابتدایی بود، من کلاس دوم را در هند نزد مادر خواندم. ایشان در مباحث تاریخی، دینی، عربی، قرآن، جغرافی و به ویژه دروس دانشگاه به ما کمک می‌کرد.



نقیسه عطاردی  
فرزند استاد

مادرم همیشه تلاش می‌کرد که مشکلی برای پدر پیش نیاید، چون مادر معتقد بود که پدر به دلیل نویسنده بودن باید ذهنی آزاد داشته باشد و تنها مشکل مادر دوره کودکی، بیماری بود که مادر اجازه نمی‌داد این مسئله نیز مشکلی برای کار پدر ایجاد کند.

من در دو سفر همراه پدر بودم که در آن زمان حدود هفت هشت سال داشتم و سختی‌های این سفرها را مادر درک می‌کرد، چون در همه شهرها، اولویت با کار پدر بود که به سراغ کتاب‌ها برود، عکس بگیرد، نسخه‌ها را ببیند و مطالب مورد نیاز برای تحقیقاتش را بگیری کند و بعد به کار ما رسیدگی می‌کرد. در این سفرها چون بسیار کوچک بودم، خاطره‌چندانی در ذهن ندارم، فقط باز دیده‌ایمان را از مکان‌هایی مثل